

# من پر خورشید

ریحانه رضایی

«تقدیم به زیباترین لبخند خدا»

امیدبخش جانم که آسایش او آرامش من است!

سرشناسه : رضایی، ریحانه، ۱۳۶۶-  
 عنوان و نام پدیدآور : یاس خوشبوی من/ ریحانه رضایی.  
 مشخصات نشر : تهران: خورشید آفرین، ۱۳۹۸.  
 مشخصات ظاهری : ۱۲۰ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.  
 شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۸۲-۵۸۴  
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا  
 موضوع : داستان‌های فارسی - قرن ۱۴  
 موضوع : Persian fiction -- 20th century  
 رده بندی کنگره : PIR۸۳۴۵  
 رده بندی دیویی : ۸۳/۲۶  
 شماره کتابشناسی ملی : ۵۷۲۶۹۰۵



انتشارات خورشید آفرین

## یاس خوش بوی من

نویسنده: ریحانه رضایی

چاپ اول: ۱۳۹۸

شمارگان: ۵۰۰

طراح گرافیک: رضادلیرسولا

چاپ و صحافی: پایتخت

قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۸۲-۵۸۴

آدرس انتشارات: خیابان فاطمی، رهی معیری، پلاک ۱۰. تلفن: ۸۸۹۵۰۹۷۱

حق چاپ برای ناشر و مؤلف محفوظ است.

khorshid\_pub@yahoo.com

## مقدمه

خندید و "من" شروع شد.

من به نیاز، چشم او بوسم و دل دهم به او

در به گند طلب دهم، بردل پر بهانه‌اش

بیت بالا شعری بود که از یک احساس واقعی شعله‌ور می‌شد و برای نوشته‌ی این مقدمه، من را غلبه به وشت داستان لبخندی کرد که در هر لحظه و در اوج هر اتفاق، گیرایی مست‌رکننده‌ای داشت و جذابیت و کشش عطری که در این خاطرات درحین لطافت، تلاش می‌کرد برای جاودانه شدن! و هدف از نوشتنم، بیدارکردن نگاه‌های عابری که با غرور، دل‌های خسته‌ی قهرمانان داستان من را زیر پا له کردند و منتی نداشت برای زنده نگه داشتن آمال و آرزوهای شیشه‌ای بانوی داستانم، در کاری که بی‌ریا و بی‌علت دوستش دارد! چون بر این باور بود که اگر کسی را روی ریا و با علت دوست داشت؛ یا اوج احترام است و یا انتخاب. و برگرداندن اعتماد به قلب قهرمان این بانو که به احترام رفتنی، ایستاد!

\*پس به عنوان هدیه به قهرمانان مهربان داستانم: امید، شیدا و محمدرضا،

برای این همه خاطراتی که فانی نیستند و شعله‌ی عشقی که در کنار این دوستی‌ها خاموش نشد و همچنان صادقانه ادامه دارد؛ قلم اینجانب به عنوان زبان این احساس و به نیابت از امید و شیدای عزیزم به رشته‌ی تحریر درآمد. من با چشمان خودم می‌دیدم که بانوی داستانم، زیباترین تصنیف خدا را روح و صفت خلقتش؛ خنده‌های بی‌نظیر او می‌خواند! هرازگاهی که شیدا دست بر قلم می‌شد تا حاکم زبان قلمش بند می‌آمد طرحی می‌زد. خنده‌های امید، روحی بود بر تن خسته و بی‌جانش! زمزمه‌ی شب‌هایش، طرحی از لب‌خند امید بود و مدام در حال غوغای شیرینی لحظه‌هایشان می‌شد. همیشه به امید می‌گفت: اگر طراح بوده ریای لب‌خندت را از زبان قلم که هیچ از زبان رنگ‌ها هم به جای شهرت لب‌خند او کوه موآلیزا، شهرت لب‌خند تو را، یک اثر هنری جاودانه می‌کردم، تا جایی که این اسحقاق جاودانه شدن را دارد و برای همین دریابین تمام پیام‌های عاشقانه‌اش برای او امضا می‌کرد: مهر لب‌خندت جاوید؛ یاس خوشبوی من! و این استعاره‌ای کامل از تمام حالت قهرمانی است که برای شیدا ستودنی شد و این نوشته‌ها اشک‌های بی‌اختیار احساسی است که مرا در تب و تاب هیجان این داستان واقعی بر آن داشت، تا بسو سم هر آنچه را که موج‌گریزانی از خواهش‌ها و فروپاشیدن نگاه‌های پر از دل‌آرزو و تشویش است و لذت خواستن شادی‌های قلبی که سرکوب شد!

و شما، مخاطب عزیز را دعوت می‌کنم به عاشقانه‌هایی که حتماً برای هر کدام از ما در برهه‌ای از زمان چه در گذشته و چه در حال به نوعی اتفاق افتاده و این داستان واقعی خیلی از ما انسان‌هاست!

و همراه شدن با هیجان این خاطرات خالی از لطف نیست. چون تداعی  
خاطرات تلخ و شیرین، گواه همان عشق‌هایی است که امروز دچار روزمرگی،  
عادت و در نهایت تنهایی شده است!

و کلام آخر:

با روی اینک با خواندن این داستان، در اذهان شما عزیزان نگرشی زیبا از یک  
پایان رخور و شایسته‌ی نوشته‌هایم نقش بسته و با مفهوم و درک این داستان از  
رسیدن و تحلی‌ار و یتان دست نکشید و این جمله‌ی طلایی را به خاطر بسپاریم:  
\*حتی از درگاه خداوند قادر و متعال هم با احتیاط نا امید شوید!

"-رپاه خالق نیلوفرها، مهربان و شکوبا باشید."